



شاهان خیره سر شاهنامه؛ نموداری از مشروط بودن نیروی فره در فرهنگ اساطیری ایران باستان

پدیدآورنده (ها) : قائمی، فرزاد

ادبیات و زبانها :: نشریه پار :: پاییز و زمستان ۱۳۸۸ - شماره ۷

صفحات : از ۵۹ تا ۷۸

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1124865>

تاریخ داندلود : ۱۴۰۴/۰۹/۲۹

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و برگرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



- بررسی پیوند ایدئولوژی فره شاهی و فره پهلوانی در شاهنامه فردوسی
- چاره گری پیران فرزانه در بخش اسطوره ای شاهنامه
- جغرافیای تاریخی امپراتوری پارتیان
- تلاش پارتیان (پهلویان) برابر یونانیان (۳)
- رویین تنی و نامیرایی در ادبیات داستانی
- فهم تحول و تطور اسطوره ی فره ی ایزدی؛ از عهد ساسانی تا دوران اسلامی
- بررسی مقایسه ای - تاریخی جایگاه خانواده در فکر فمینیستی و دیدگاه اسلام با تأکید بر مسأله قواعد
- چیستی و هستی جامعه از دیدگاه استاد مطهری
- تحقق پذیری هویت اسلامی در آثار معماری
- معرفی و نقد کتاب گزیدهٔ اسناد انجمن های ایالتی و ولایتی (تألیف مسعود کوهستانی نژاد)
- سکه های اشکانیان (پارتیان) از پادشاهی ارشک اول تا مهرداد دوم
- نظریه و فرهنگ: روش شناسی بنیادین تکوین نظریه های علمی

عناوین مشابه

- کیهان باوری و اشاراتی به فرهنگ عامه و احکام کیفری ایران باستان در شاهنامه
- کنش و منش شاهان اساطیری؛ الگویی تربیتی در شاهنامه و متون تاریخی
- تجلی فرهنگ باستان ایران در اندیشه و بیان هنری شاهنامه فردوسی
- آرتور پوپ و باستان شناسی فرهنگ ایران (گفت و گو با دکتر محمد خزایی، استاد هنر دانشگاه تربیت مدرس)
- بازتاب گوشه هایی از فرهنگ و زبان ایران ایران باستان در شعر و ادب دوره ی جاهلی عرب
- ارزشهای حماسی شاهنامه - مقایسه ای بین شاهنامه فردوسی و ایللیاد همر (تاثیر شاهنامه در فرهنگ و تمدن ایران)
- تحقیقات ایران شناسی: بررسی ها و مطالعات زبان ها و فرهنگ ایرانی باستان و ایرانی میانه و زبان فارسی نو در چک
- آشنائی با دو کتاب تازه چاپ در زمینه فرهنگ ایران باستان
- گر شاسب در پیشگاه اورمزد (نمونه ای از داوری در فرهنگ ایران باستان) (تقدیم به استاد مهرداد بهار)
- مؤلفه های تشکیل و تحکیم هویت سیاسی و اجتماعی ایران در بخش اساطیری شاهنامه

شاهان خیره سر شاهنامه؛ نموداری از مشروط بودن نیروی فره در فرهنگ اساطیری ایران باستان

دکتر فرزاد قائمی
قطب علمی فردوسی‌شناسی

چکیده

اسطوره‌ی فره، یکی از محوری‌ترین و اسرارآمیزترین بن‌مایه‌های اساطیری در فرهنگ ایران باستان است که با معنای تأیید الهی و حمایت لاهوت از ناسوت، نیرویی فراطبیعی را در اختیار فرد یا افراد یا گروه و ملت برگزیده‌ای قرار می‌دهد که در موازنه‌ی میان خیر و شر، خویشکاری خود را به نحو مطلوب به انجام رسانند. نیروی فره در نشانه‌هایی چون برخی جانوران و اشیای مقدس تبلور عینی می‌یابد و بیشترین ارتباط را با مفهوم حاکمیت سیاسی در فرهنگ ایرانی دارد. الگوی کهن شاه - موبد، نموداری از شاه مطلوبی است که از حمایت الهی فره برخوردار شده است و بهترین نمونه‌ی آن را در چهره‌ی کیخسرو می‌توان مشاهده کرد. در این میان، شاهان و شاهزادگان خیره سر و گناهکاری چون جمشید، کاووس، نوذر، تور، سلم، ضحاک و افراسیاب که فره از آنان می‌گسلد یا از دست‌یابی بدان بی‌نصیب می‌مانند، نشانه‌هایی از مشروط بودن فره، و وابسته بودن آن به عمل فرد و به خویشکاری او وجود دارد که جنبه‌ی حمایت دارد، حمایتی که در صورت تخطی فرد از خویشکاری خود از او ساقط می‌شود؛ چنان‌که در مورد شاهان خطاکار شاهنامه می‌بینیم.

واژه‌های کلیدی: فره، فرّ کیانی، شاهنامه، شاه - موبد، جمشید، کیکاووس.

درآمد

فرّ یکی از مهم‌ترین اسطوره‌های ایران باستان است که نقشی بنیادین در فرهنگ اخلاقی، اجتماعی، دینی و سیاسی ایرانیان داشته، معیاری از خیر و شر بوده و دامنه‌ی گسترش آنها را در زندگی فردی و اجتماعی انسان نمادینه می‌کرده است. در این جستار، ضمن تحلیل معنایی و

فرهنگی این اسطوره و نمودهای تبلور آن در شاهنامه، به شرایط برخورداری یا محروم شدن شاهان شاهنامه از حمایت الهی فرّه می‌پردازیم که هویت مشروط و کیفیت خاص و خویشکاری آن را در نمونه‌های شاهانی که دچار لغزش می‌شوند، به نمایش می‌گذارد.

اسطوره‌ی فرّ و کهن الگوی شاه - موبد

اسطوره‌ی فرّ، در پهلوی xvarreh و در اوستایی xvarenah، علاوه بر این که سعادت و شکوه اقبالی است که هر کس، از هر قوم و طبقه‌ای، در صورت رعایت کامل خویشکاری خویش از آن فرهمند می‌شود، نیروی کیهانی و ایزدی و هاله‌ای سوزان و درخشان است که پایگاه الهی قدرت را در باورهای کهن قوم ایرانی شکل می‌دهد. کویاجی، در اوستا (به ویژه یشتها) دو گونه فر را بر می‌شمارد: فر کیانی و فر آریایی، که می‌تواند متأثر از مراحل مختلف تحول سیاسی در میان ایرانیان باشد و البته معتقد است، امکان دارد، در اهمیت تمایز میان این دو فر مبالغه شده باشد (کویاجی، 1371، 5-83). بیلی معتقد است، فرّه را می‌توان معادل «خویشکاری» یا «کار خود» دانست (زرنر، 1375، 273)؛ به تعبیری دیگر، فرّه بر اثر خویشکاری به دست می‌آید و در صورتی که هر طبقه یا قومی خویشکاری ورزد و به وظایف خویش به درستی عمل کند، فرهمند می‌شود و به سعادت و خواسته‌ی خود دست می‌یابد (بهار، 1382، 120). فرّه درخشش جوهری برتر وجود اورمزدی است که تابش آن بر گیتی، مرز خیر و شر و شایست و نشایست و شگون و نگون را ممتاز می‌کند؛ هر کس فرّه خویش را در یابد و در پیش گیرد، رهین رستگاری می‌شود و هر کس راه را گم کند، فرجامی جز تباهی نخواهد داشت. یکی از اشکال معروف فرّه، «هاله»ای به شکل آتش است که از روشنی ازلی که جایگاه اورمزد است، فرود آمده و فرّه زرتشت نیز به چنین شکلی، هاله‌ی روشن اطراف سر - بوده است؛ هاله‌ای که به گفته‌ی زادسپرم تا پانزده سالگی، در پیرامون چهره‌ی مادر او نیز می‌تابید (زادسپرم، 1366، 17).

در اساطیر ایرانی، فرّه از شکل‌گیری انسان همزاد و همراه او بوده، در تکامل ازلی و غایی او نقش اساسی داشته است. چنان‌که زادسپرم در خلقت نخستین جفت بشر می‌گوید که پس از خلق مشی و مشیانه، فرّه میان ایشان بر آمد تا از گیاه پیکری به مردم پیکری در آمدند (همان، 16). با تکامل ساختارهای اجتماعی و شکل‌گیری مفهوم «طبقه» (Cast) در جامعه، این تخصصی‌شدن در مورد خویشکاری فرّه نیز به وجود آمد؛ چنان‌که انواعی چون فرّه آسرونان یا روحانیون و فرّه کیان یا پادشاهی، نموداری از تأثیر تحولات طبقاتی را در خود منعکس می‌کرد (بهار، 1362، 120). فرّه موبدان (روحانیون)، در شاهنامه نیز نمود یافته است:

ترا باد جاوید تخت ردان همان تاج و هم «فرّهی موبدان»
(فردوسی، 1385، 27/137/1)

هرآن کس که از لشکرچین و روم بریزند خون و بگیرند بوم
همه نیکنامند تا جاودان بمانند با «فرّهی موبدان»
(7/121/1 - 706)

جوانمردی و آزادگی نیز از زمینه‌های تابش فرّه است. در شاهنامه پهلوانانی چون رستم و گودرز از این فرّ برخوردارند:

چنین گفت کان فرّ آزادگان جهانگیر گودرز کشوادگان
(557/213/2)

اما مهم‌ترین فرّه، فرّهی مخصوص شاهان (فرّه کیانی) است. مقارنت تقدّس پایگاه شاهی و نیروی فرّه، یکی از پر دامنه‌ترین مضامین در شاهنامه است:

چنان شاه پالوده گشت از بدی که تابید ازو فرّهی ایزدی
(26/37/1)

بباید یکی شاه خسرو نژاد که دارد گذشته سخنها به یاد ...
که باشد بد و فرّهی ایزدی بتابد ز دیهیم او بخوردی
(2/43 و 8)

سر تاجور فرّ یزدان بود خردمند ازو شاد و خندان بود
(1127/120/8)

همین فرّهی کیانی است که تجسّم نیروی درخشان آن در چهره‌ی شاه برگزیده، الگوی شاه - موبد را تشکیل می‌دهد؛ شاهی که تنها پادشاه نیست، بلکه پیشوایی دینی (موبدی) و سرپرستی دین اهورایی را نیز بر عهده دارد. این مأموریت الهی نخست بار به جمشید واگذار می‌شود؛ مأموریتی که در روایت پهلوی از زبان اهورامزدا این گونه به جمشید ابلاغ می‌شود: «... جهان مرا همین گونه وسعت و رونق ده و از من نگاهبانی و پادشاهی جهان را بپذیر و آن را چنان دار که کسی نتواند، دیگری را زخم بزند یا ناسزا گوید» (نقل از صفا، 1379، 438).

پاره‌ای از شاهان نمادین اساطیری، از این خویشکاری دو قطبی برخوردارند که ضمن عهده‌دار بودن کشورداری و رهبری بر امور دنیای محسوس، اداره‌ی عالم نهان را نیز در اختیار

گرفته‌اند. در اساطیر ایران، بیشتر شاهان پیشدادی و پاره‌ای از کیانیان چون کیخسرو از این نقش دینی - دنیایی برخوردارند. از چنین شخصیت‌هایی در اساطیر ملل، که پادشاهی و فرمانروایی سیاسی را در کنار سرپرستی دینی و موبدی، به طور توأمان بر عهده دارند، با عنوان «شاه - موبد» یا «شاه - پرستار» (Priest-King) یاد می‌کنند. نمونه‌ی آن را در میان بسیاری از پیامبران بنی اسرائیل، به خصوص در مورد سلیمان نیز می‌بینیم. این کهن‌الگو را در آثار و فرهنگ‌های مختلف به اشکال متفاوتی پیدا می‌توان کرد. مثلاً اسکندری که در اسکندرنامه‌های فارسی، از جمله اقبالنامه‌ی نظامی ترسیم شده است، بیش از تاریخی بودن، تکرار همین بن مایه‌ی شاه - موبد است. مولوی نیز در داستان «پادشاه و کنیزک»، ناخودآگاه همین مفهوم را تکرار می‌کند:

بود شاهی در زمانی پیش از این ملک دنیا بودش و هم ملک دین
(مولوی، 1379، 36/96/1)

بهترین و کامل‌ترین نمونه‌های شاه - موبد را در اسطوره‌های ایرانی، ابتدا در چهره‌ی جمشید، و سپس کیخسرو می‌بینیم. فردوسی، به بهترین صورت این خویشکاری را از زبان جمشید، به نظم کشیده است:

منم گفت: با فره ایزدی همم شهریاری و هم موبدی
بدان را ز بد، دست کوتاه کنم روان را سوی روشنی ره کنم
(364-5/31/1)

پس از جمشید، یکی از کامل‌ترین نمونه‌های شاه فرهمند را می‌توان در چهره کیخسرو جستجو کرد:

ز بالای او فره ایزدی پدید آمد و رایت بخردی
(3130/206/3)

در شاهنامه از این فرّ کیانی، به «فرّ شاهنشاهی» یا «فرّ شهریاری» نیز تعبیر شده است: هم آن گه به پیران رسید آگهی که شد تیره آن «فرّ شاهنشاهی»
(247/21/2)

بر ایوان چنو کس نبیند نگار بدو تازه شد «فرّه شهریار»
(2451/160/3)

در بندهش از فره‌ی مخصوص به شاهان (فرّ کیان) یاد شده، این فره به شاهانی چون هوشنگ، جم، کاووس ... متعلق دانسته شده است (دادگی، 1369، 109). ستایش فرّ کیانی مزدا آفرید و ناگرفتنی، در اوستا نیز بسیار یاد شده است (یسنا، هات 1/ بند 14، 8-16/3). کویاجی بهترین بازمانده‌ی تصور کلی شاه - پرستار را در زامیاد یشت بازگو می‌کند (رک: کویاجی، 1371، 236). در زامیاد یشت، جمشید، ناظر بزرگ بر کار خورشید و باد و باران است (زامیاد یشت، بندهای 3-32). کارگزار اصلی در این نظارت بر پدیده‌های آسمانی، فرّ کیانی است که پیش از آن که جم دهان به سخن دروغ بیالاید، به وی پیوسته بود (رام یشت، بند 16). کیخسرو نیز شاه - پرستار دیگر ایرانی است که بر باد نظارت داشت و باد «وای» در برابرش، به شکل اشتری درآمد و او برآن سوار شد (زامیاد یشت، بندهای 3-31). خویشکاری اصلی شاه - پرستار یا همان ابرمرد ایرانی این است که نگاهبان اقوام آریایی باشد و کشور را از قحطی و گرسنگی و مرگ و سرما و گرما در امان نگاه دارد و در فرمانروایی خویش، دادگر باشد (همان، بندهای 69-74). شاه پرستار از طریق نظارت بر پدیده‌های طبیعت - که این خویشکاری را از خدایان به ارث برده است - و نبرد با نیروهای اهریمنی و اردهایان، تباهی را از گیتی و مردمان و جانوران دور می‌دارد و با قدرت مینوی حاصل از فر است که به این مقام دست یافته است. در مورد جمشید، آشکارا می‌بینیم که او خویشکاری شاه - پرستار را از ایزد مهر وام گرفته است. طبق پژوهش مهرداد بهار، جمشید می‌تواند همان ایزد مهر (میترا) باشد، چرا که بسیاری از اعمال و خصوصیات او را تکرار می‌کند. از جمله دلایل این نظریه، جایگاه شاه - موبد است که در این مورد، جمشید تکرار کننده‌ی نقش ایزد مهر است. از مهر یشت بر می‌آید که مهر، نه تنها وظایفی در زمینه‌ی برکت، بخشی بر عهده دارد، بلکه ایزدی جنگاور، داور و حامی پیمانها است و وظیفه‌ی جنگاوری و موبدی را توأمان بر عهده دارد (رک: بهار، 1362، 8-177). جمشید، بعنوان شاه - پرستار، از طریق فره به جهان مینوی ارتباط می‌یابد و صاحب هویت شاه الهی می‌شود. جمشید فر را نیز، به مانند خویشکاری شاه - پرستار، از ایزد مهر فرا گرفته است: کیش فر کیانی یا فر آریایی به ایزد مهر پیوسته و در اختیار اوست و او می‌تواند آن را به خواست خویش به شاهان یا اقوام ارزانی دارد و یا از آنان باز پس باز گیرد (مهریشت، بندهای 111-108). در زامیاد یشت آمده است که هنگام گسستن فر از جمشید، مهر آن را برگرفت (بندهای 6-35). و از آن پس، فر کیانی همیشه در اختیار مهر است (مهریشت، بندهای 7-66). به نظر می‌رسد،

فر را باید دارای مفهومی یگانه دانست که نمودهای متفاوتی یافته است. جمشید در اوستا دارای سه فره، یا فره‌ای با سه جلوه است: یکی از آنها که فره خدایی - موبدی است، به مهر می‌رسد؛ فره شاه‌ی (کیانی) که به فریدون می‌پیوندد و فره پهلوانی و جنگاوری که گرشاسب آن را به دست می‌آورد (زامیادیش، بندهای 7-35).

اسطوره‌ی فر در ادوار بعدی دچار تحوّل عمیقی شده، واژه‌ی فره در فرهنگ ایرانی و زبان فارسی دری (در دوره‌ی اسلامی) معنایی برابر با بخت و اقبال یافته است؛ تغییری که بر اساس نوشته‌های پهلوی، از دوره‌ی ساسانی آغاز شده است (بهار، 1362، 120). یکی از مهم‌ترین کارکردهای اسطوره‌ی فر را باید در ارتباط با جایگاه دینی حاکمیت سیاسی در فرهنگ ایرانی تحلیل کرد.

فر، مانا و حاکمیت سیاسی در ایران باستان

فره، یاری گر اصلی و قدرت حقیقی شاه - موبد است؛ او به یاری همین فره کیانی، به انتظام جهان دست می‌زند. بسیاری از اقدامات مهم شاهان شاهنامه به مدد نیروی فره ایشان انجام می‌شود؛ طهمورث از همین نیرو در بنای تمدن برای بشر یاری می‌جوید:

بدان ایزدی جاه فر کیان ز نخجیر گور و گوزن ژیان
جدا کرد گاو و خر و گوسفند به ورز آورید آنچه بد سودمند

(29-30/35/1)

جمشید نیز به مدد نیروی فر - که از طریق ایزد مهر به وی واگذار شده است - این نقش را بر عهده می‌گیرد:

کمر بست، با فر شاهنشهی جهان گشت، سرتا سر اورا رهی
زمانه برآسود از داوری به فرمان او، دیو و مرغ و پری
جهان را فزوده بدو آبروی فروزان شده تخت شاهی بدوی

(3-5/39/1)

در شاهنامه، او با همین فر است که آهن را نرم می‌کند و تمدن را به مردمان می‌آموزد:

به فر کیی، نرم کرد آهن‌ها چو خود و زره کرد و چون جوشنا
چو خفتان و چون تیغ و برگستوان همه کرد پیدا، به روشن روان

(9-10 /39/1)

جمشید آموزه‌های تمدن را از نخ ریزی و پارچه‌بافی، ساختن سلاح، خانه سازی، پزشکی، استخراج گهر از سنگ، کشتی سازی و ... با همین نیرو به مردم فرا می‌دهد و طبقات چهارگانه‌ی اجتماع را بنیان می‌گذارد. او به مدد همین نیروی فره و مشروعیت و قدرت حاصل از آن است که پس از افزایش جمعیت مردمان و رمه‌ها، و تنگ شدن زمین، قلمروی قوم آریایی را به جانب نیمروز فراخ می‌کند و پس از زمستان سخت مهر کوشان (mahrkushan)، «ور» جمکرد (vara) را - که بهشت آسایش و بی مرگی است - به اشاره‌ی اهورامزدا برپا می‌دارد، تا بهترین نمونه‌های حیات را در آن گرد آورد (وندیداد، فرگرد دوم). در کارنامه‌ی اردشیر بابکان نیز تصریح شده است که اردشیر به علت فره کیان بود که به پیروزی رسید (1354، 49). در شاهنامه نیز شاهان و شاهزادگان ایرانی به مدد همین نیروی فره، به کارهای بزرگ دست می‌زنند؛ دژهای دشمن را ریشه‌کن می‌کنند، تمدن را به مردمان می‌آموزند و زورمردی و پیروزی را به ارمان می‌آورند:

گر این دژ بر و بوم آهرمنست جهان آفرین را به دل دشمنست
به فره و به فرمان یزدان پاک سراسر به گرز اندرآرم به خاک
(3702-3 /245 /3)

ندانم من این زورمردی ز چیست برین نامور فره ایزدی است
ز شاهان هرآن کس که بیدار بود جهان را ز دشمن نگهدار بود
ز دشمن ندیدند هرگز بدی بیفروزشان فره ایزدی
(653 /275 /5)

بدو گفت: شاهانوشه بدی تویی بر زمین فره ایزدی
(65 /221/6)

جهاندار با فره یزدان بود همه کار او رزم و میدان بود
(81/140/6)

حتی کیخسرو تنها به یاری اعجاز فره است که چون فریدون، بی کشتی از آب می‌گذرد:
به جیحون گذر کرد و کشتی بجست به فره کیانی و رای درست
بسان فریدون کز ارون رود گذشت و به کشتی نیامد فرود
(3638 - 9/240/3)

بدین ترتیب، اسطوره‌ی فر را می‌توان شالوده‌ی قدرت دینی و سیاسی پادشاه به شمار آورد. اسطوره‌ی فر، از منظر انسان‌شناسی، با مفهوم «مانا» (manna) قابل مطابقت است. اصل این کلمه را دانشمندان انسان‌شناس، از لفظ ملانزیایی (مجمع‌الجزایری در شمال شرقی استرالیا) اقتباس کرده‌اند. در تعریف مانا گفته‌اند: یک قدرت ساکت و نامعلوم که در هر شیء موجود است و آن را می‌توان از اشیاء جامد به افراد جاندار منتقل ساخت و یا از یک شخص به شخص دیگر سرایت داد، یا بالأخره از اشخاص جاندار به اشیاء جامد بازگرداند. قدرت شگفت‌انگیز و سحرآمیزی که در فرد یا حیوانی خاص موجود است، مبتنی بر انرژی نهفته‌ی مانا است که در جسم آنها وجود دارد (جان ناس، 1344، 14). لوی استروس مفهوم مانا را مطابق با «توپو» می‌داند که به معنی بیان تحرک در طبیعت اشیاء و آدمی از «درون» است (لوی استروس، 1361، 80)؛ نیرویی که در درون فرد یا هر موجودی متجلی می‌شود و او را به جلو می‌برد. همچنان که برخورداری از فره در ایران باستان، شرط لازم برای رسیدن به پایگاه شهریاری بود و مشروعیت قدرت سیاسی از این منبع نورانی و قدسی تأمین می‌شد، در اغلب اقوام بدوی نیز چنین تصویری وجود داشته است که مجهز شدن به انرژی حیاتی مانا، دلیل موجهی است، برای برخورداری از ارزشی والا، یعنی پیروزی و خردمندی؛ چنان‌که توماس (W. I. Thomas) یادآوری کرده است، تصور می‌شد که نیروی منتشر شده از مانا در تمام طبیعت پراکنده است و می‌تواند در پیکر شخصی بزرگ یا خردمند تجسم یابد. در روزگاران کهن یک سپاه سالار - یا حتی یک شخصیت بزرگ فرهنگی - تفوق و قدرت خویش را با این مفهوم که مانا را در وجود خویش تجسم بخشیده است، توجیه می‌کرد. او می‌توانست مانا را از «خدا» یا «مینو» بی به دست آورد، یا از راه برتری آیینی حاصل کند و به تجلی درآورد. به همین نحو در اوستا، فر از مهر می‌تابد و ناپرهیزگاران را ترک می‌گوید (مجتبایی، 1352، 85).

الگوی شاه - موبد، در عصر سلطنت ساسانی که حکومت دینی (تئوکراسی) حکم فرماست، یکی از ویژگیهای پایگاه سلطنت به شمار می‌رود؛ شاهی که در عین حکومت، رهبری مذهبی را نیز به او تفویض کرده‌اند؛ چنان‌که موبد موبدان به خسرو پرویز می‌گوید:

که هم شاه و هم موبد و هم ردی مگر بر زمین سایه‌ی ایزدی

(3483/217/9)

یونگ معتقد است، انرژی روانی سرشار مانا که انرژی مسحورکننده‌ی شدیدی را در روان آدمی و زندگی فردی و جمعی او ناشی شده، و تجلی آن وسیع‌ترین تعریف فره را شامل

می‌شود، از جنبه‌های مهم رهبری سیاسی در جهان از گذشته تا حال بوده است، و در تبدیل چهره‌ی فردی که در جایگاه رهبری سیاسی یک قوم قرار گرفته، به یک «شخصیت مانایی» یا «فرهمند» و تقدّس و کسب عظمت کاذب او نقش اساسی داشته است (رک: اوداینیک، 1379، 38-40) در اسطوره‌های ایرانی نیز، توجیه جایگاه الهی قدرت از طریق ترسیم مفهوم فره امکان می‌پذیرد. این فره است که پایگاه سیاسی فرمانروا را از دنیای ملموس بیرون به مرکز مینوی جهان که محدوده‌ی تابش نیروهای قدسی است، متصل می‌کند و به بعد درونی شخصیت شاه - موبد، شکل عینی و مجسم می‌بخشد. این نیرو نشانه‌هایی دارد که اتصال شاه را به فره عینیت می‌بخشند؛ نشانه‌هایی که می‌توانند به شکل ابزار یا جانوری مقدّس باشند.

نمادینگی فره کیانی در ابزارهای مقدس شاهان فرهمند

بخشی از ابزارهای نمادینه‌ی شاهنامه، ابزارهایی هستند که نمادهایی از نیروی سرشار فره به شمار می‌آیند و نیروی لاهوتی فر را که رمزی از حمایت الهی از افراد برگزیده است - به شخص در اختیار دارنده‌ی این وسیله مقدس منتقل می‌کنند. از نمودهای این نوع ابزار در شاهنامه می‌توان به «تخت جمشید» - تختی که به وسیله‌ی دیوان به آسمان می‌رود و جمشید، به فره کیانی آن را ساخته است - اشاره کرد:

چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت	به فره کیانی یکی تخت ساخت
ز هامون به گردون برافراستی	که چون خواستی، دیو برداشتی
نشسته بر او شاه فرمانروا	چو خورشید تابان، میان هوا
شگفتی فرو ماند از بخت او	جهان انجمن شد بر آن تخت او

(48 - 51/2-41/1)

از دیگر نمودهای این نوع ابزار فرهمند در شاهنامه، می‌توان به «تخت کیکاووس» - تختی که توسط عقابان بر فراز می‌آید - اشاره کرد که در ادامه، بدان اشاره خواهد شد. از دیگر ابزارهای نمادینه‌کننده‌ی فره در شاهنامه، و از مشهورترین آنها، «جام جهان نما» است که خاصیت پیشگویی دارد و در فرهنگ پس از اسلام نیز، به خصوص در ادبیات عرفانی، نقش نمادین خود را حفظ کرده، رمزی از الهام ملکوتی، تأیید، سعادت و علم الهی شده است. که از طریق این ابزار - که نقش واسطه را دارد - به شخص در اختیار دارنده‌ی آن منتقل می‌شود. این جام که نامش در فرهنگ ایرانی با جمشید، عجین شده است، در شاهنامه نه به جمشید،

بلکه به کیخسرو - که از فره‌مندترین شاهان آرمانی شاهنامه است - تعلق دارد و رمزی از نیروی مینوی فره است که این بار در خویشکاری سپند و حقیقی خود، و در خدمت به آفریدگان اهورایی به کار گرفته شده است. در داستان بیژن و منیژه، بیژن و گرگین چون برای دفع یورش گرازان به مرز ایران و ارمنستان گسیل می‌شوند، پس از دل باختن بیژن به منیژه و افکندن او در چاه به دستور افراسیاب، و تنها باز گشتن گرگین به ایران، کیخسرو چاره‌ی کشف سرنوشت مبهم بیژن را دانش خدایی مقدر در جام می‌داند:

بمان تا بیاید مه‌فوردین	که بفروزد اندر جهان هور دین...
بخوهم من آن جام گیتی نمای	شوم پیش یزدان، بباشم به پای
کجا هفت کشور بدو اندرا	بینم بر و بوم هر کشور را
کنم آفرین بر نیاکان ما	گزیده جهاندار و پاکان ما
بگویم تو را هر کجا بیژن است	به جام اندرون این مرا روشن است

(573/2-41/5 و 7-580)

آنچه در مرکز ابزارهایی مثل جام، حلقه (انگشتی) و حتی گردن‌بند وجود دارد و در قالب ابزاری جادویی، به فرد فره‌مندی که آن را در اختیار دارد، نیرویی فراطبیعی اعطای کند، «دایره» است. دایره در روان‌شناسی تحلیلی، نماد روح است (افلاطون روح خود را به شکل کره می‌دید). جام با شکل دایره‌ای خود، بازتاب محتوای روانی انسان و وحدت تمامیت ناخودآگاه جمعی است که تابش قدرت مسحورکننده‌ی فره را در نگهبان آن - صاحب فره - متجلی می‌کند (یونگ، 1383، 327 و 379). نمونه‌ی دیگری از اسطوره‌ی جام در شاهنامه، جام «کید» هندی است که یکی از دیگر بن‌مایه‌های افسانه‌ای موجود در داستان اسکندر به شمار می‌آید؛ جامی شگفت که هر چه از آن می‌نوشتند، آتش به پایان نمی‌رسید:

چهارم قدح کاندرو ریزی آب	نه ز آتش شود کم نه از آفتاب
ز خوردن نگیرد کمی آب اوی	بدین چیزها راست کن آب اوی

(7-166/16/7)

از دیگر ابزارهای نماینده‌ی فره شاهی - که نیرویی فراطبیعی را در اختیار شاه فره‌مند قرار می‌دهند - گنجهای اسرار آمیز شاهان افسانه‌ای و انگشتی جادویی سلطنت است که در افسانه‌ها و اساطیر ملل، نمودهای متفاوتی برای آن یافت می‌شود و در اساطیر و روایات

ایرانی، نمونه‌هایی از آن به جمشید تعلق داشته است و آنها را نیز می‌توان، نمودهای دیگری از فرهنگ بودن این شخصیت اساطیری به شمار آورد. از افسانه‌ی «گنج جمشید» نه در بخش مربوط به پادشاهی وی، بلکه در قسمت ساسانیان یاد شده است، که در عهد پادشاهی بهرام پنجم ساسانی ملقب به «بهرام گور»، دهقانی به شاه خبر می‌دهد که در کشتزارش این گنج را جسته است:

بدو گفت شاه ای سر موبدان به هر کار داناتر از بخردان
ز گنجی که جمشید بنهاد پیش چرا کرد باید مرا گنج خویش
(555 - 6/337/7)

در مورد انگشتی جمشید نیز، مثل گنج او، اگر چه تنها اشاره‌ای غیر مستقیم در شاهنامه باقی مانده است، اما تقارن آن با «فر» در کلام فردوسی، می‌تواند نشانه‌ای برای پیوستگی این ابزار با نیروی فرّ کیانی باشد:

که جمشید با فرّ و انگشتی به فرمان او دیو و مرغ و پری
ز مازندران یاد هرگز نکرد نجست از دلیران دیوان نبرد
(50 - 1/78/2)

«تاج» نیز که مهم‌ترین شناسه‌ی ظاهری کسی است که بر تخت شهریاری تکیه می‌زند، با توجه به پایگاه مذهبی مقام شاهی در ایران باستان و تأکید بر برخورداری شاهان ایران زمین از «فرّ کیانی»، می‌تواند نمود دیگری از نیروی فره باشد که نمادینگی آن در شکل یک ابزار پوششی و شکلی از «کلاه» که در فرهنگ ایرانی ارتباط مستقیم با مقام و رتبه‌ی اجتماعی شخص دارد، متبلور شده است. بهترین نمونه برای نمادینگی تاج در شاهنامه را در داستان بهرام گور می‌بینیم که او برای به دست آوردن تاج شاهی به میان شیران درنده می‌رود:

همی رفت با گرزهای گاو روی چو دیدند شیران پر خاشجوی
یکی زود زنجیر بگسست و بند بیامد بر شهریار بلند
بزد بر سرش گرز بهرام گرد ز چشمش همی روشنائی ببرد
بر دیگر آمد بزد بر سرش فرو ریخت از دیده خون از برش
جهاندار بنشست بر تخت عاج بسر بر نهاد آن دلفروز تاج
(676 - 80/302/7)

تاج که نمادی از فره ایزدی است، به انسانی برگزیده (شاه - پریستار) اعطا شده، بر «سر» که فرمانروای جسم اوست، قرار گرفته، به وی قدرتی می‌بخشد که مردمان را به اطاعت از او که در ادامه‌ی پیروی از خداوند است، وا می‌دارد. دوبوکور این نمادینگی تاج را با مدور بودن آن در ارتباط می‌داند، از آن با عنوان «طوق اقتدار» یاد می‌کند. افلاطون نیز، تاج را به علت گردی آن، با کره و عالم قیاس کرده، مشابه شمرده است. دوبوکور در تحلیل این نمادینگی تصریح می‌کند که تاج زینت بخش برترین اندام آدمی [سر] و زیوری آسمانی است. فلزات گرانبها و گوهری که تاج با آنها تزیین شده است، به تاجدار قدرتهای فوق زمینی [فره] می‌بخشند، همچنان که برگ و گیاهی که بر پیکره‌های خدایان باستانی نهاده شده است (بلوط زئوس، خرزهری آپولون، تاک بن دیونیروس)، نماد نیروهای فوق طبیعی‌ای که رام و دست آموز انسان شده‌اند، به شمار می‌آید. به همین جهت تاج، نشانه‌ی فرمانروایی، سلطنت، شوکت و حشمت خسروی و علامت بزرگی و سروری و افتخار دارنده‌ی آن محسوب می‌شود (دوبوکور، 1373، 8-97). بسیاری از ابزارهای مقدس حمایت کننده‌ی شاهان و پهلوانان فرهمند شاهنامه، از قبیل مهری رستم و کیخسرو زنجیر اسفندیار (زنجیری که شخصیت فرهمندی چون زرتشت پیامبر با خود از بهشت آورده، آن را به بازوی قهرمان مقدس دین خود بسته بود)، را نیز می‌توان در راستای انتقال قدرت فره در حمایت از فرد برگزیده بررسی کرد.

جانوران نمادین کننده فره کیانی

از دیگر نشانه‌های نمادینگی فره در شاهنامه، جانورانی هستند که به عنوان نشانه‌ای ایزدی، به سوی فرد برگزیده شده فرستاده می‌شوند تا فرهمندی و حمایت الهی از او را مجسم کنند. یکی از مهمترین جلوه‌های حیوانی فره که در شاهنامه دیده می‌شود، میش یا میش کوهی یا قوچ (غرم) می‌باشد. آن چنان که در هفت خوان رستم، میشی اهورایی که نمادی از فره وی و لطف خدایی بدو است، وقتی رستم تشنه و بی تاب است، بر او پدیدار می‌شود و پهلوان فرهمند را به سوی چشمه‌ای هدایت می‌کند:

بیفتاد رستم بر آن گرم خاک	زبان گشته از تشنگی چاک چاک
همانا یکی میش نیکو سرین	بپیمود پیش تهمتن زمین ...
بشد برپی میش و تیغش به چنگ	گرفته به دست دگر پا نهنگ
بره بر یکی چشمه آمد پدید	چو میش سراور بدانجا رسید

تَهْمَتَن سَوِی آسْمَان کَرْد رَوِی چَنِین گُفَت: کای داور راستگوی
هَر آن کَس که از دادگریک خدای بیچَد نیارد خرد را به جای
(323-6 و 19-318/93/2)

و همچنین در داستان اردشیر نیز، فره او به شکل غُرمی به دنبال او روان می‌شود:
به دم سواران یکی غُرم پاک چو اسپِی همی بر پراگند خاک
به دستور گفت آن زمان اردوان که این غُرم باری چرا شد روان؟
چنین داد پاسخ که آن فرّ اوست به شاهی و نیک اختری پرّ اوست
(280-2/8 - 127/7)

دینکرد نیز تصریح می‌کند که فرّ کیانی به پیکر آهو از کاووس بیرون رفت (بهار، 1362، 156). پس از آهو، از مشهورترین نمادهای فره در فرهنگ ایرانی، همانا شاهین است که شکل استحاله یافته و تجسم فراطبیعی آن را در اسطوره‌ی سیمرغ می‌بینیم. در اوستا، در مورد جمشید نیز می‌بینیم، که پس از ارتکاب او به گناه، فره ایزدی به شکل مرغ وارغن از وی می‌گسلد (زامیادشت، بند 34) که آورنده‌ی فرّ کیانی است و می‌تواند خاستگاه و پیش‌نمونه‌ی نخستین «همای‌شاهی» باشد (رک: کزازی، 1379- 273/1: 85). هما [که اعتقاد به فره بخشی آن در زندگی لایه‌های مختلف اجتماعی ایرانی نیز نفوذ کرده، از آن به «همای سعادت» تعبیر می‌شود]. مهم‌ترین مظهر فرهنگ‌مندی شاهان ایرانی بوده است و ترسیم تصویر آن بر تاج و تخت، نقش‌ها و سرستون‌های کاخ‌ها، نشان‌دن آن بر بازوی شاه و حتی تزیین خلعت و جامه‌ی شاهی با پرّ همای، نشانه‌ای از فره بخشی این پرنده‌ی نمادین بوده است. چنان‌که در شاهنامه نیز، گشتاسپ قبای زربفت رومی می‌پوشد و به تاجش، پر بشگون همای می‌آویزد:
بپوشید زربفت رومی قبای ز تاج اندر آویخت پرّ همای
(118/15/6)

فرّ همای، یکی از شناخته‌ترین نشانه‌های فرّ شاهی در شاهنامه و فرهنگ ایرانی است:
کجا باشد او پیش تختم به پای کجا راند او زیر فرّ همای
(973 /242 /2)

بسیاری از این جانوران نمایه‌ی فره، خود در خرده فرهنگ‌های کهن‌تر، ارزش توتمی داشته‌اند [همچنان‌که سیمرغ، توتم خانوادگی زال است و هم نمادی از فره ایزدی او]. و در تکامل

فرهنگ دینی اعصار پسین، تبدیل به نمونه‌ی فره الهی - که مفهومی دینی است - شده‌اند، اما همچنان نشانه‌هایی از ارزشهای کیش باستانی توتم را در آیینهای جدید با خود به همراه آورده‌اند. ترسیم نقش جانوران نمایه‌ی فره، چون غُرم و آهو و هما، بر درفشها، یاد آور همین ویژگی است: یکی پیکر آهو درفش از برش بدان سایه‌ی آهو اندر سرش
(4/29/330)

درفشی کجا آهویش پیکرست که بستوه گودرز بال لشکرست
(4/43/529)

درفشی کجا غرم دارد نشان ز بهرام گودرز کشوادگان
(4/43/530)

درفشی پس پشت پیکرهمای سپاهی چو کوه رونده ز جای
(4/29/0338)

شاه گناهکار و قطع حمایت الهی فره

اگر چه نیروی فره به شاه تقدس می‌بخشد و تبعیت از او را ناگزیر می‌کند، اما همین برتری فره، به واسطه‌ی گناهی از شاه فرهمند روی می‌تاباند و او را به حضيض ذلت می‌فرستد؛ اتفاقی که مهم‌ترین نشانه برای مشروط بودن نیروی فره و ارتباط آن با پابندی فرد به اصول عمل بدان است. بهترین نمود برای این اصل در فرجام جمشید تبلور یافته است. او یکی از بارزترین و برجسته‌ترین شاهان فرهمند در اساطیر ایرانی و پادشاهی الهی است؛ پدر او، و یونگهانت، نخستین پرورنده‌ی هوم بود؛ گیاهی مقدس که هندیان و ایرانیان کهن از آن افشردای سکرآور می‌گرفتند و در آیینهای مذهبی می‌نوشیدند. به پاداش این کار است که اهورامزدا پاداشی به وی ارزانی می‌دارد که زاده‌شدن جمشید است (یسنای 9، بند 4). حتی در روایت پهلوی، از میان نیکوترین آفریده‌های هرمزد به تن جم که «پر فره» است، اشاره شده است (1367، 15 و 156). در شاهنامه نیز به برتری فرّ جمشید بر دیگر فرهمندان جهان اشاره شده است:

که گیتی سپنج است و جاوید نیست فرّی بهتر از فرّ جمشید نیست
(2933/192/3)

خردمند هم نیز جاوید نیست فرّی بهتر از فرّ جمشید نیست
(53/9/8)

جهانجوی با فرّ جمشید بود به کردار تابنده خورشید بود

(109/57/1)

به هر حال، چنین عظمت بی‌بدیلی، به تاوان لغزشی از جمشید روی می‌گرداند. جمشید، پس از این که دوره‌ی سرمستی و لذت جمعی را در عصری طلایی رقم می‌زند، مرتکب گناهی می‌شود که سقوط او را سبب می‌شود. روایات اوستا درباره‌ی گناه و نافرمانی وی از اهورامزدا چندان روشن نیست. در یشتها، تنها می‌توان اشاره‌ای یافت که او سخن به دروغی آلوده است (زامیادیش، بند 33). از گناهها نیز چنین می‌توان دریافت که گناه او، سرکشی و خوار شمردن اهورامزدا بوده است؛ چون او گوشتی را که ویژه‌ی نفقه به ایزدان بوده، در پاره‌های کوچکی به مردمان داد (یسنا‌ی 32، بند 8). بندهش نیز (فصل 23، بند 1)، از جنون جمشید در اواخر عمرش یاد می‌کند که خواهر خود را به زنی به دیوی داد و خود نیز ماده‌ی دیوی را به همسری گرفت و از این ازدواج‌های اهریمنی، موجودات ناقص‌الخلقه‌ای چون بوزینه‌های دمدار پدید آمدند. به هر حال پس از این گناه، فره از وی به شکل مرغ وارغن می‌گسلد و او سرگشته و آسیب‌ه سر، در گوشه‌ای از زمین پنهان می‌شود (زامیاد یشت، بند 34). شاهنامه، گناه جمشید را آشکارا غرور وی ذکر کرده است:

منی کرد آن شاه یزدان شناس ز یزدان پیچید و شد نا سپاس...

(8 - 62/42/1)

روایت پهلوی تصریح می‌کند که فره به سبب دروغی از جمشید جدا شد و تش با آشفته‌گی به دست دیوان افتاد (1367، 42). در اوستا، جمشید سرانجام به فرمان اژی دهاک و به دست یکی از یاران اهریمن کشته می‌شود (یشت 19 / 46) و در شاهنامه نیز، ضحاک او را با اهر به دو نیم می‌کند (183/49 / 1). شاهنامه همچنین، به روشنی از گسستن فره از جمشید یاد می‌کند:

منی چون بیبوست با کردگار شکست اندر آورد و برگشت کار...

به جمشید بر تیره‌گون گشت روز همی کاست آن فرّ گیتی فروز

(74 و 71/43/1)

سیه گشت رخشنده روز سپید گسستند پیوند از جمشید

برو تیره شد فره ایزدی به کژی گرایید و نا بخردی

(7-166/49/1)

گسستن فرّ از شاه یا شاهزاده‌ی گناهکار منحصر به جمشید نیست؛ تور، فرزند فریدون، نیز چون دست به خون ایرج می‌آلاید، فره‌ی ایزدی از او می‌گسلد:

نخستین ز تور ایدر آمد بدی که بر خاست زو فره‌ ایزدی
(2035/132/3)

نوذر نیز به علت بیدادگری، فره‌ ایزدی را از خود روی گردان می‌کند:
بگردد همی از ره بخردی از او دور شد فره‌ی ایزدی
(31/8 /2)

علاوه بر جمشید، تور و نوذر، کسانی چون ضحاک، کاووس، سلم و افراسیاب، به خاطر گناه و تبه کاری و جادو، از حمایت فرّ ایزدی منقطع شده، یا بی نصیب مانده‌اند:
روانم نباید که آرد منی بد اندیشی و کیش آهرمنی
شوم همچو ضحاک تازی و جم که با سلم و تور اندر آیم به رزم
به یک سو چو کاووس دارم نیا دگر سو چو نوران پر از کیمیا
چو کاووس و چون جادو افراسیاب که جز روی کژئی ندیدی به خواب ...
زمین بگسلد فره‌ی ایزدی گر آیم به کژئی و راه بدی
(2428-33 /380/5)

پس از جمشید، بارزترین نمود گسستن فره‌ از شاهی خیره‌سر، کاووس است. کیکاووس نیز چون جمشید - به عنوان شاه ایران - از فرّ کیانی برخوردار است، اما او نیز مانند سلف خویش، دچار غرور و خیره سری می‌شود و این نیرو را در جهتی غیر از آنچه خویشکاری این داده‌ی اهورایی اقتضا می‌کند، به کار می‌گیرد. کاووس شاهنامه نمونه‌ی مجسمی از یک فرمانروای مستبد است. پادشاهی تباهاکار که به روایت شاهنامه، به هوی و هوس آهنگ مازندران و هاماوران می‌کند، در مازندران گرفتار دیو سپید می‌شود که رستم، پس از گذر از هفتخان، او و لشکریانش را می‌رهاند. به سودای سودابه، دختر شاه هاماوران، به بند این شاه می‌افتد و افراسیاب تورانی از هرسوی به ایران تاخته، پس از شکست تازیان، بر تخت شاهنشاه ایران تکیه می‌زند. این بار نیز رستم به هاماوران می‌رود و کاووس را می‌رهاند، و ایرانشهر را رهایی می‌بخشد. فرزند رشید او «سیاوش»، به حیل‌ی همسر هوسباز پدرش - «سودابه» - قربانی می‌شود و فرزند سیاوش - «کیخسرو» - در اواخر عمر کاووس، جنگهای کین خواهی ایران

را علیه توران، که به انتقام گرفتن از افراسیاب و کشتن وی می‌انجامد، به یاری رستم، رهبری می‌کند. در حقیقت، در دوران طولانی سلطنت کاووس، خرد زال و نیروی رستم است که ایران را برپا نگه می‌دارد، نه پادشاهی کاووس.

در اوستا سرگذشت روشنی از کاووس دیده نمی‌شود. اما متون پهلوی آکنده از تباهاکاریهای وی است؛ از جمله رفتار وی با «اوشنر» (oshnar)، مردی خردمند که خرق عاداتی از وی مذکور بود، و به وزارت کاووس رسید، اما به فرمان او هلاک شد، یا کشتن گاوی که حافظ مرز ایران و توران بود و یا سودای پرواز او به آسمان که در شاهنامه و دینکرد مذکور است، بوسیله‌ی دیوان و سقوط او در چین (به روایت شاهنامه) و گسستن فر کیانی از وی (دینکرد)؛ گناهایی که کاووس را که از جاودانان بود، فناپذیر و میرا کرد. بر اساس روایت دینکرد، کاووس و سپاهش در این پرواز از فراز البرز، به حدّ میان نور و ظلمت رسیدند و سپاهش بر زمین فرو ریختند و اورمزد، فرّ کیانی را به خاطر این لجاجت و خیره سری از او باز پس گرفت (کتاب نهم، فصل 22، فقرات 7-12). بندهش نیز تصریح می‌کند که آرزوی پرواز و همسانی با ایزدان، فره را از کاووس دور کرد (دادگی، 1369، 139-140). شاهنامه نیز وصف روشنی از این جاه طلبی کاووس دارد:

ز عود قمار ی یکی تخت کرد	سر درز ها را به زر سخت کرد
به پهلوش بر نیزه‌های دراز	بیست و بر آن گونه بر کرد ساز
بیاویخت از نیزه ران بره	بیست اندر اندیشه دل یکسره
از آن پس عقاب دلاور چهار	بیاورد و بر تخت بست استوار
نشست از بر تخت کاووس شاه	که اهریمنش برده بد دل ز راه

(399-403/153/2)

با مقایسه‌ی این دو نمونه‌ی پرواز کاووس و جمشید می‌توان گفت، در اساطیر ایرانی، کهن الگوی پرواز توسط ابزارهای متصل به نیروی فره، عمدتاً وقتی اتفاق می‌افتد که شخصیت فره‌مند دچار غرور و لغزش شود و فره ایزدی را نه در راستای خویشکاری مینوی آن، بلکه در جهت ارضای غرور شخصی خود به کار گیرد؛ آن گونه که در مورد جمشید و کیکاووس، شاه دچار خود بینی و گناه می‌شود و فره از وی می‌گسلد. شاهنامه نیز جدایی فرّ از کاووس را مطرح کرده است:

ز کاووس کش سال بفکند فر ز درد پسر گشت بی پای و پر
(208 /3 و 3169)

بترسیم کو همچو کاووس شاه شود کژ و دیوش بیچد ز راه
(2526/385/5)

که کاووس بی فر و بی پر و پای نشسته است بر تخت بی رهنمای
(2985/195 /3)

پس از کاووس، گشتاسپ نیز در داستان رستم و اسفندیار، به تاوان گسیل کردن پسر به سفر مرگ، فره را از خویش دور می‌کند؛ حقیقتی که در سوگ پهلوان ناکام، پشتون عاقل به شاه جاه طلب یاد آوری می‌کند:

ز تو دور شد فره و بخردی بیایی تو باد افره ایزدی
(1572/316/6 و 3)

به همین جهت، شاهان همیشه باید نگاهبان رفتار خود باشند تا از این حمایت بی نصیب نمانند:

توزین خاک برخیزو برشو به گاه مکن فره‌ی پادشاهی تباه
(428 /94 /6)

شاهان خیره‌سر شاهنامه؛ نموداری از مشروط بودن نیروی فره در فرهنگ اساطیری ایران باستان می‌باشند؛ حمایتی الهی که برای برخورداری از آن، نسب و نژاد و قدرت، اگر چه لازم است، اما کافی نیست و عمل فرد به خویشکاری او و پرهیز از کوچک ترین لغزشی را به عنوان یکی از ضروریات تکیه زدن بر این جایگاه مقدس و کسب مشروعیت به دنبال دارد.

نتیجه‌گیری

اسطوره‌ی فره که در فرهنگ ایرانی نمایه‌ی برخورداری انسان از حمایت بی واسطه خداوند است، در قالب فرّ کیانی و فرّ شاهان ایران، ارتباط عمیقی با مشروعیت پایگاه سیاسی در ذهنیت ایرانیان داشته است، اما وجود نمونه‌هایی از شاهان خیره‌سر و گناهکاری چون جمشید و کیکاووس که به تاوان لغزش از این حمایت بی‌نصیب می‌شوند، دلیلی برای مشروط بودن و همیشگی نبودن این نیروی مینوی به شمار می‌رفت؛ شاه تنها تا جایی از درخشش فره بهره‌مند

است که خویشکاری خود را در مسیر خدمت به مردمش و خداوند انجام دهد و کوچکترین خطایی، او را از فره می‌گسلد و به سخت‌ترین تاوان گرفتار می‌کند.

کتابنامه

- اوداینیک، ولودیمیر والتر، 1379، یونگ و سیاست، ترجمه‌ی علیرضا طیب، تهران، نی.
- اوستا، گزارش و پژوهش، جلیل دوستخواه، 1384، 2 جلد، چاپ نهم، تهران، مروارید.
- بهار، مهرداد، 1362، پژوهشی در اساطیر ایران (پاره‌ی نخست)، تهران، توس.
- دادگی، فرنېغ، 1369، بندهشن، ترجمه‌ی مهرداد بهار، توس، تهران.
- دوبوکور، مونیک، 1373، رمزهای زنده‌ی جان، ترجمه‌ی جلال ستاری، تهران، مرکز.
- روایت پهلوی، 1367، مترجم: مهشید میر فخرایی، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- زادسپرم، 1366، گزیده‌های زادسپرم، ترجمه‌ی محمدتقی راشدمحصل، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- زنر، رابرت چارلز، 1375، زروان، یا معمای زرتشتی‌گری، ترجمه‌ی تیمور قادری، تهران، فکر روز.
- صفا، ذبیح الله، 1379، حماسه سرایی در ایران؛ از قدیمی‌ترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم، چاپ ششم، تهران، امیرکبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم، 1385، شاهنامه (از روی چاپ مسکو)، به کوشش سعید حمیدیان، 4 مجلد (9 ج)، چاپ هشتم، تهران، نشر قطره.
- کارنامه‌ی اردشیر بابکان، 1354، مترجم: بهرام فره‌وشی، دانشگاه تهران.
- کزازی، میرجلال‌الدین کزازی، 1385-1379، نامه‌ی باستان (ویرایش و گزارش: شاهنامه‌ی فردوسی)، 7 ج، تهران، سمت.
- کویاجی، جهانگیر کورجی، 1371، پژوهش‌هایی در شاهنامه، گزارش و ویرایش: جلیل دوستخواه، نشر زنده رود.
- لوی استروس، کلود، 1378، توتمیسم، ترجمه‌ی مسعود راد، تهران، توس.
- مجتبیایی، فتح الله، 1352، شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان، تهران.

- مولوی، جلال الدین محمد :
- ناس، جان، 1344، تاریخ جامع ادیان از آغاز تا امروز، ترجمه‌ی علی اصغر حکمت، تهران، فرانکلین.
- یونگ، کارل گوستاو، 1383، انسان و سمبولهایش، ترجمه‌ی ابوطالب محمود سلطانیه، چاپ چهارم، تهران، جامی، 1383.

- *DĒNKARD*, edited by Dhanjishah Meherjibhai Madan, Ganpatrao Ramajirao Sindhe, Bombay, 1911.

